

جامعه‌شناسی خود کامگی

تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش

نوشته

علی رضا قلی



نشرنی

سرشناسه: رضائلی، علی، ۱۳۳۶ - عنوان و نام پدیدآور: جامعه‌شناسی خودکامگی، تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مزدوش
/ نوشته علی رضائلی. • مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۷ • نوبت چاپ: چاپ بیست‌وششم، ۱۳۹۹. • مشخصات
ظاهری: ۲۲۴ ص. • شابک: 4-018-312-964-978 • وضعیت فهرست‌نویسی: فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا
• یادداشت: عنوان اصلی: Ali Rezagholi. Sociology of Autocracy (A sociological interpretation of the
story of Zabbak in Sahnameh). • یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۴۱]-۲۴۴. • یادداشت: شاهنامه برگزیده ب. عنوان
ج. عنوان: شاهنامه برگزیده. د. عنوان: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مزدوش. • موضوع: ۱. فردوسی، ابوالقاسم، ۲۲۱۶-۲۲۹
ق. شاهنامه - نقد و تفسیر. ۲. فردوسی، ابوالقاسم، ۲۲۱۶-۲۲۹ ق. - شخصیت‌ها. ۳. ضحاک. ۴. شعر فارسی - قرن ۲ ق. - تاریخ
و نقد. • شناسه افزوده: فردوسی، ابوالقاسم، ۲۲۱۶-۲۲۹ ق. • رده‌بندی کنگره: ۲ ج ۶ ر / PIR ۲۴۹۶ • رده‌بندی دیویی:
۱/۳۱ نا ۸ • شماره کتابشناسی ملی: ۷۲.۳۵۵۹/۷۰ م

قیمت: ۳۶۰۰۰ تومان



نشر نی

جامعه‌شناسی خودکامگی

تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مزدوش

علی رضائلی

چاپ بیست و ششم، تهران، ۱۳۹۹، ۲۲۰ نسخه

چاپ و سحافی: غزال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۲-۰۱۸-۴

نشانی: تهران، خیابان دکتر طاهری، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۰۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۰۸۸۰۰۲۶۵۸-۹، شماره: ۸۹۷۸۲۴۴۴

www.nashreney.com • email: info@nashreney.com • nashreney

© تمامی حقوق این اثر برای نشر نی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ،
فوتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

بیشگفتار

«کیفر بزهکاری جوامع مرگ است»

داستان ضحاک ماردوش، بدون هیچ گونه تردیدی، نقطه‌ای از تفکر ایرانیان نسبت به ساختار نظام سیاسی - اجتماعی خودشان است. لحظه‌ای که هزاره‌ها را دربرگرفت، این تفکر به کوشش فرزانه‌ای بزرگوار، با آرمانهایی انسانی و درک عمیق از واقعیت به تصویر کشیده شده است. تمام وجودش در این تلاش تبلور یافت که بنیادهای واقعیت نظامی غارنی قبیله‌ای را به کمک وازه‌های مفسس و «الهامات» موش خسته‌دمان» بزاید و نماد نوین آن را به بلندای برگند. با خلافتی بی نظیر ضحاک را «سکته» جنایات خود می‌کند و فریدون را در «آغوش بزدان» می‌پروراند. در کنار او می‌آید و با خستگی توصیف ناپذیری به او دادگسری و روشنفکری و پیداردلی الهام می‌کند؛ او را از غارت و کشتن و سوختن بازمی‌دارد؛ به او می‌آموزد تا هنر را ارج و «جادویی» را خوار دارد؛ آزادفکری را حرمت نهد و به نهیت اهل فکر رود و با «گرز کوفتن» را تکرار نکند.

او به توصیف و تحلیل مردمانی می‌نشیند که پادشاه «هول‌انگیز و ازدهاپیکر» را دوست دارند و می‌پروراند. این چنین مردمان را که در کنارش می‌لولیدند، با سان قلم زخم می‌زند. بر آنها می‌شورد که «سلاح» را کنار گذارند و «صلاح» را بگیرند، از غارت بکدیگر دست بکشند

و از اطراف پادشاهان هول‌انگیز پراکنده شوند و خصلتهای اهریمنی را رها کنند؛ به امید این که فریدون شوند.

هموطنان شکسته و سرخورده و منشأ سز اعظم - خودکامگی - خود را مخاطب قرار می‌دهد و بانگ می‌زند که: فریدون فتح نویی، اما... بانگ او مخاطب سیاسی - اجتماعی نمی‌یابد و وسیله جرت زندهای پای منقل نقالهای فهوه‌خانه‌ها می‌شود. فریدون نیز که بی‌پشتوانه می‌شود و آزمونهای سخت را تاب نمی‌آورد، پیشه پیشینیان را دنبال می‌کند و فردوسی خود تنها و بدون پشتوانه منزوی می‌شود.

چرا بدون مخاطب؟ و فریدون چرا؟...

در پس این ظاهری که رفتن طهمورث است و آمدن جمشید و قدرتی روبه افزایش او و ادعای خدایی کردنش و سپس افعال مردم نسبت به حکومت و شیوه تعزیت آنها و نهایتاً متلاشی شدن نظام و «آزه شدن» جمشید و آمدن ضحاک و تکرار همین روند، آیا نظمی معقول نهفته نیست؟ آیا نظام سیاسی ربطی با نظام اجتماعی ندارد؟ آیا در پس این ظاهر پظاهر آشفتن، نظمی اجتماعی - محکم وجود ندارد؟ چگونه است که در بعضی جوامع - سلطان محمود غزنوی، سلطان مسعود، تیمور، نادرشاه، آقامحمد خان و ناصرالدین شاه - در پس می‌آیند و پیامدهای سیاسی - اجتماعی این نظام تکرار می‌شود و چگونه است که ریشه رشد اجتماعی این افراد وجود دارد و به‌طور مکرر رشد این نظام سیاسی را تعیین می‌کند. چرا در هرز و بوم فردوسی انحطاط سیاسی - اجتماعی به اوج خود می‌رسد؟ آیا این تصادفی است؟ «تصادف بر جهان حکمفرما نیست... در هر نظام سلطنتی علتهاست، خواه اختلافی و خواه مادی، درکار است که نظام مزبور را به اعتلا می‌رساند، برقرار می‌دارد یا به‌سوی برنگاه نابودی سوق می‌دهد. همه پشامدها تاج این علل اند و اگر تصادف یک نبرد، یعنی علتی خاص، دوشی را واژگون کرده باشد، یقیناً علتی کلی درکار بوده که موجب گردیده است دولت مزبور به دنبال یک نبرد از پا درآید. سخن کوتاه، روندی اصلی است که موجب همه پشامدهای جزئی می‌شود... پشامدهای تصادفی به آسانی جبران می‌شوند، اما در برابر آن پشامدهایی که دائماً از طبیعت چیزها ناشی می‌شوند، نمی‌توان مصون ماند.» این چیزهای طبیعی در جامعه ایران کدامند؟ و چگونه از طبیعت آنها نظام خودکامگی می‌زاید؟ آیا این پادشاهان تصادفاً جبار شده‌اند یا تحت تأثیر خیالات هوس آمیز خویش بوده‌اند؟ آیا بی‌کفایتی یک نظام سیاسی و یک فرهنگ کهن به ویژگیهای شخصی یک پادشاه قابل تبدیل است؟ آیا هر نوع نظام سیاسی مبتنی بر نوع ویژه‌ای از نظام اجتماعی نیست؟

بی‌شک نظام سیاسی ایران از میان انواع نظامهای شناخته شده، نظام خودکامگی بوده است، یعنی نظامی که به‌ظاهر یک نفر بدون ضابطه و قانون، خواسته‌های خود را تحمیل می‌کند. در هر نوع از انواع حکومت، نوعی احساس، رابطه شهروند را با حاکمیت منحصر می‌کند در نظام خودکامگی، ترس جانمایه رابط بین پادشاه و مردم است. و همه در این ترس برآیند. این ترس بر خود حاکم نیز حکومت می‌کند. این ترس دامنه خود را از زمینه سیاسی به حیطه کلیه روابط

اجتماعی می‌کنند و همه چیز را ناامن می‌کند. ناامنی، فعالیتهای اقتصادی - اجتماعی را به حداقل ممکن تقلیل می‌دهد و حکومت خودکامه از این جهت در آستانه سقوط دایمی قرار دارد. مسلماً هدف اصلی هر دولتی حفظ بنای خویش است. ولی این هدف مستقیم و اولیه است. افزون بر این، هر دولتی هدفهای ویژه‌ای را نیز تعقیب می‌کند. هدف پاره‌ای از حکومتها توسعه ارضی، بعضیها تجارت، بعضی دیگر مذهب و... است. حکومتهای خودکامه ایران پس از تثبیت خود چه منظور اولیه‌ای را تعقیب می‌نموده‌اند؟ در تصویری که فردوسی به دست داده، غارت، هدف اولیه این حکومتها بوده است و بناچار برای تحقق غارت، کشتن و سوختن، آتیا و اقیبات تاریخی نظر فردوسی را تأیید می‌کنند؟

نظام ایران، نظامی «میلناریزه» و قبیله‌ای و بنسبت خصومت‌آمیز بوده است که از این جهت مشخصه‌های ویژه‌ای آن را، از انواع نظامهای خودکامه و به‌طور قطع از دیکتاتورهای قانونمند تمکیک می‌کند. فردوسی نماد این نوع خودکامگی را با «دومار» نشان می‌دهد که در تعارض غارت و احتیاق جاره‌ای جز بلعیدن نیروی انسانی ندارند - نیروهایی که خود در رشد آن نماد نقش اصلی را داشته‌اند. اگر نظام سیاسی برآمده از نظام اجتماعی بدانیسم (که قطعاً چنین است)، و تحلیل را ظرفتر کنیم و جلوتر برویم، به وضعیتی تحضیرآمیز برخورد خواهیم کرد که در عین حال منفرکننده است. تحلیل جامعه‌شناختی جاره‌ای جرایم اندازه از طرف دیگر، نشان دادن موانع تحقق یک نظام سیاسی آرمانی خود دیدگاهی روشنی - انقلابی خواهد بود که به اعتباری، جبران‌کننده وضعیت تحضیرآمیز اولیه آن است. فردوسی خود در عین ارائه تصویر حقارت‌آمیز از نظام سیاسی کشور، آرزوی خود را در «استخراج و تصفیه منابع فرهنگی» متبلور می‌کند. درحالی که سلطه شاهان غلامزاده و ولگرد و خلفای هرزه‌خامی آنها را محکوم می‌کند، نظام اجتماعی به وجود آورنده آن ساختار را نیز بنسبت تحقیر می‌نماید و در عین حال، به دنبال نظامی استوار و شاهی دادگستر و مردمانی آگاه و عدالت‌ساز روزگام برمی‌دارد.

علی رضاقلی

تاسمان ۱۳۶۹

فهرست مطالب

پیشگفتار

(۷ - ۹)

مقدمه

(۲۱ - ۳۴)

۲۷	جامعه‌سنی یا قبیله‌ای
۲۷	حاکمیت نیروهای مرموز
۲۷	تغییرناپذیری نظام‌های اجتماعی
۲۸	یافت ذهنی جادو و جراحی
۲۹	دین همیافت فرهنگ قبیله
۲۹	عدم تحول و خشونت
۲۹	قدرت مطلق و خصومت
۳۰	نوع مبارزه قبیله‌ای

- ۳۰ فرزانه نوس و نظام سیاسی قبیله‌ای
 ۳۲ ساختاری که فردوسی در آن می‌زیست

۱

(۳۷ - ۶۹)

- ۳۷ حاکمیت سیاسی و حاکمیت مدنی
 ۴۰ رابطه دین قبیله‌ای با سیاست
 ۴۰ اصلاحات از «بالا»
 ۴۲ غارت رسم گنج نهادن
 ۴۳ توسعه صنعت از «بالا»
 ۴۴ کارکرد سیاسی اشراف
 ۴۶ موبدان و قدرت سیاسی
 ۴۹ ناتوانی قدرت مذهبی در مقابل قدرت سیاسی
 ۵۰ سپاه و قدرت کشور
 ۵۱ مالکیت بی اعتبار
 ۵۲ طبقه چهارم
 ۵۳ کاهنهای قبیله‌ای
 ۵۴ حدود فعالیت‌های مدنی
 ۵۷ قدرت مطلق مطلقاً ناسد می‌گردد
 ۵۸ تناسب پیام با مخاطب
 ۶۰ رهبری، کنش جمعی
 ۶۱ اگر ملتها شاهانی دارند که جبارند، سوارانند
 ۶۴ سیرت کارشناسی
 ۶۷ شیوه برخورد با ستم

۲

(۷۱ - ۹۸)

- ۷۱ ملتی که رغبت به کار تولیدی ندارد
 ۷۳ نوطه دایمی و بی ثباتی سیاسی
 ۷۵ مکانیسم به قدرت رسیدن

۷۵	فرق ساختار پادشاهی ایران با پادشاهی در غرب
۷۸	زوره تنها عامل حکومت
۸۱	توجه مشروعبت سیاسی
۸۲	زوروزر، غارت و کشتن
۸۵	کشتار بدون درنگ
۸۶	علل بخشش
۸۷	ارزش و توسعه ارضی
۹۰	خوردن، خوردن
۹۲	غارت، مصادره
۹۴	مفلس دژ روبین تن
۹۶	عدم حمایت مردم از حکومت

۳

(۹۹ - ۱۱۲)

۹۹	راه حل‌های خورشخانه‌ای
۱۰۲	آزدها برستی
۱۰۳	ترکیب قبیله‌ای سپاه
۱۰۴	مبارزه با خودکامگی
۱۰۶	نظام «آزه کشی»
۱۰۸	روحیه باس
۱۰۹	جبر ساختاری

۴

(۱۱۳ - ۱۲۵)

۱۱۴	باخت ارزش دل انگیز
۱۱۸	غارت زنان و بچه‌ها و اثرات اجتماعی آن
۱۲۲	غارت دولتی و غارت مردمی

۵

(۱۲۷ - ۱۳۱)

- ۱۲۷ برخورد شخصی با منبرهای اجتماعی
 ۱۲۹ غالیهای شبه به مغلوب

۶

(۱۳۱ - ۱۵۱)

- ۱۳۳ نقش نیروهای موهوم در جامعه
 ۱۳۴ خاک جادوستان
 ۱۳۷ ساختار جهل و خرافات
 ۱۳۹ نجوم و خرافات
 ۱۴۱ جهل توده پایهٔ مسم
 ۱۴۲ پیام بی مخاطب
 ۱۴۳ عوامفرس برزوق
 ۱۴۵ ورود نیروهای اهورایی در مبارزهٔ سیاسی
 ۱۴۷ ویژگی کارشناسی قبیله‌ای
 ۱۴۸ کینه‌کشی فردی از نظام اجتماعی

۷

(۱۵۳ - ۲۱۶)

- ۱۵۴ شاه خجسته
 ۱۵۴ الصاق دمکراسی به نظام قبیله‌ای
 ۱۵۶ نظریهٔ سیاسی فردوسی
 ۱۵۸ آرزوهای سیاسی فرن چهارم
 ۱۶۰ رهبران اهورایی
 ۱۶۲ شکل گرفتن بخشی از مخالفت سیاسی در خارج از جامعه
 ۱۶۴ قهرمانان جامعهٔ دینی
 ۱۶۵ متصوفه از دیدگاه جامعه‌شناسی
 ۱۷۰ تفاوت نظریه‌های سیاسی قبل و بعد از اسلام در نظام شاهی
 ۱۷۲ نظر عرب و ترک نسبت به آراء سیاسی ایرانی
 ۱۷۴ نگرش فرانک و فریدون به نظام سیاسی
 ۱۷۶ غزالی و اظهارنظر سیاسی نسبت به علما

۱۸۰	به مطالب نشستن
۱۸۱	منابع حقوقی و یافت فضات
۱۸۱	حقوق تکبکی و حقوقی خود جوش
۱۸۳	عدالت از «بالا»
۱۸۳	ساختار قضایی
۱۸۵	گواهی همه عالمان و مهران به داد گیری مستمگر
۱۸۷	چگونگی برآمدن سالار نو
۱۹۱	محدود بنهای «سالار نو» در فرهنگ قبیله ای
۱۹۳	ترجیح روابط خانوادگی به روابط کاری
۱۹۴	ورود گرز گران به صحنه مبارزات سیاسی
۱۹۵	حضور زور و سیم در آغاز مبارزه
۱۹۶	ساختار قبیله ای یا مکانیکی
۱۹۶	جامعه تخصصی و روابط ارگانیک
۱۹۹	مغز شوی از «بالا»
۲۰۰	کینه و فال بینی
۲۰۱	پشت گرداندن
۲۰۱	اختلافات خانوادگی در نظام شاهی
۲۰۴	بنان سه موی نخستین مشغله فریدون
۲۰۷	رفتار عناصر اداری با ناجور نو
۲۱۰	اقدام بعدی جشن و بوق و کرنا
۲۱۱	مدیریت بی هویت و بی نیانی مدیریت
۲۱۲	«سالار نو» با گریزی چون «لخت کوه»
۲۱۴	اوج تحریک قبیله ای
۲۱۵	شاهت غالب به مغلوب

۸

(۲۳۰ - ۲۱۷)

۲۱۹	فرهنگ اقتصادی مردم
۲۲۰	فرهنگ عمومی مردم
۲۲۴	حجاج بن یوسف را قسه بی دادند
۲۲۵	مدیریت قبیله ای